

از رضا خان تا رضا شاه

فرهنگ قاسمی



رضاشاه در تمام دوران پادشاهی خود، این اصل قانون اساسی را نادیده انگاشت. به همین سبب نیروی ملت نه پشت سر او بلکه در مقابلش قرار گرفت، پس مجبور شد هر روز بیش از گذشته به استعمار خارجی و عوامل داخلی آن تکیه کند. استعمار هم، همین را میخواست. (و می خواهد) تا بتواند به دست شاه، با اختیار کاملی که شخص شاه مستبد دارد، به هدفهای استعماری و جهانگشایانه خود برسد و هر آن لازم دید بی آن که نیروی ملت یا نهادهای برگزیده او اختیاری داشته باشند، عروسکی را که شاه نام دارد بردارد و دیگری را جایگزین او سازد.

مقدمه

بار دیگر سلطنت طلبان با تغابن سخن از رضاخان به میان کشیده اند. در چنین وضعیتی لازم می دانم این نوشته تحقیقی را انتشار دهم.

رضا خان کیست؟

رضاخان پسرداداش بیک، افسر سوادکوهی، مادرش اهل قفقاز، در نوجوانی، بیکاره، پادوی قهوه‌خانه، خرکچی در قوای قزاق بود که به مرور تا فرماندهی قوای قزاق و شاهنشاهی ایران ترقی کرد. مادامی‌که در ایران بر سر قدرت بود هرگز جرات نکرد از گذشته خود سخن بگوید، تاریخ تولد او به درستی معلوم نیست. دارای تحصیلات نبود. [۱]

ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد: "خود شاه سابق روزی می‌فرمود: آقا محمدخان که از شیراز فرار کرد در حدود سوادکوه آمد و خانواده ما را فریب داد، با خود به همراه کرد و نیز می‌گفت: من طفل شیرخوار بودم که با مادرم از سوادکوه به تهران روانه شده بودم. در سر "گدوگ" فیروزکوه من از سرما و برف سیاه شدم و مادرم به خیال آن که من مرده‌ام مرا به چاروادار سپرد که مرا دفن کند و حرکت کرد؛ چاروادار مرا در آخور یکی از طویله‌ها با قنداق بر جای گذاشت و خود و قافله براه افتادند و به فیروزکوه رفتند.

ساعتی دیگر قافله دیگر می‌رسد و در قهوه‌خانه "گدوگ" منزل می‌گیرند، یکی از آنها آواز گریه طفلی را می‌شنود و می‌رود و کودکی را در

آخور می‌بیند، او را برده گرم می‌کنند و شیر می‌دهند و جانی می‌گیرد و در فیروزکوه به مادرش تسلیم می‌نماید. [۲] "ژان لارته گی" انگیزه شهرت رضاخان را به "سوادکوهی" به علت ناشناسی پدر می‌داند. [۳] او نام خانوادگی نداشت، لغت پهلوی را که نام خانوادگی میرزا محمودخان پهلوی بود برای نام خانوادگی خود اختیار کرده صاحب اول این نام (میرزا محمودخان) را وامی‌دارد از آن نام استعفا بدهد و از این‌رو است که سردار سپه پهلوی خوانده می‌شود.

درباره بی‌سوادی رضاخان شواهد زیادی وجود دارد، روزنامه نسیم صبا مورخه بیست و هشتم حمل ۱۳۰۳ در مقاله‌ای تحت عنوان "توشیح عقاید" می‌نویسد: رضاخان بی‌سوادی که وزرای خود را نتوانست به مجلس معرفی کند چطور لایق ریاست جمهوری است، تأمینات نمی‌گذارد آزادانه بنویسم لذا توشیح عقاید ملی حقه بازان را می‌نویسم و می‌گوییم بگذار مرتجعین ما را تکفیر کنند. [۴] اشاره به معرفی کابینه سردار سپه در برابر مجلس است که هنگام معرفی نام یکی از وزراء را فراموش می‌کند و فرو می‌ماند.

در همین مورد ملک‌الشعراء نوشته‌ای از رضاخان را منتشر می‌کند:

"آقای ح یاور- قزاق‌هایی که معمور قزوین هستند هم اسم آنها را ممکنست پیدا و مهر آنها را بزنید به صورت والا یک مهر ممکن نیست (اینجا امضا کرده و بعد خط زده شده است) به عذر مهر کردن و رد کردن پول به آقای تقی‌خان قبض دریافت دارید." [۵] این سند مربوط به زمانی است که رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان می‌باشد.

قوای سرکوبگر قزاق

رضاخان با جسارت بی‌باکی در خور توجهی به قوای قزاق خدمت و برای این قوه جان‌بازی می‌کرد و قزاق شایسته‌ای بود. اما قوای قزاق خود چه بود؟ زیر نظر چه کسی عمل می‌کرد؟ و چه اهدافی را دنبال می‌نمود؟ قوای قزاق بدست بیگانه - روسیه تزاری تشکیل یافته بود. کاظم زاده ایران‌شهر درباره قوای قزاق چنین می‌نویسد:

قوای قزاق در سال ۱۸۷۹ با قریب به پانصد نفر تشکیل یافت و رضایت ناصرالدین شاه را جلب نمود، قوای قزاق به وسیله افسران روسی سازماندهی شده بود، علیرغم کمیت کوچکش مهمترین واحد نظامی ایران شد. در سال‌های انقلاب مشروطیت نقش مهمی را در ارتباط با سیاست ایران در قبال تسلط روسیه تزاری بازی کرد.

این قوا وسیله‌ای بود در دست شاه علیه مردم ایران [۶]؟ وقتی سال ۱۲۱۸ در بیست و سوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ (بیست و سوم ژوئن ۱۹۰۸) بر اثر سازش سفیر روس " هارتویک" (HARTWING) و " شارژ دافر انگلیس مارلینگ" (Marling) ناصرالملک به زندان محمد علی‌شاه افتاد و دستجات قزاق تحت ریاست لیاخووف روسی مجلس شورای ملی را گلوله باران کردند و بسیاری را به دارآویختند رضاخان درصاف اول بود و از خود رشادتها و جلادتها نشان داد [۷] به همین مناسبت وقتی توطئه سرکوب حزب کارگر و سندیکای تبریز ریخته شد رضا از افسرانی بود که در این جریان شرکت داشت " همین‌طور رضا در کنار قوای محمدخان بر ضد مشروطه و ستارخان جنگ کرده از خود کفایتها نشان داده بود" [۸] و کارهای او در تبریز او را بیش از پیش مورد توجه کلنل اسمایس قرار داد.

رضاخان بعد از کودتای ۱۲۹۹ بسیار کوشید تا با تبلیغات و پخش اعلامیه‌ها قوای قزاق را پاک و منزه و "خدمتگذار مملکت" معرفی کند ولی موفق نبود. یحیی دولت‌آبادی درباره قوای قزاق می‌نویسد: رضاخان سربازهای مفلوک و ژولیده که به شغل قصابی و غیره مشغول بودند را در لباسهای فاخر وطنی با اسلحه‌های نوظهور در صفهای منظم ردیف می‌کرد [۹] مردم متوجه بودند که این قوه مطیع امر بیگانه است و اگر مدعی می‌شود که برای نجات ایران برخاسته صحت ندارد و قزاق نمی‌تواند یک قوه پاک ایرانی باشد و آنچه این قوه انجام می‌دهد تحت نظر و بنا به تمایل و مصالح سیاست خارجی است. قوای قزاق در ابتدا زیر نظر مستقیم دستگاه تزاری عمل می‌کرد در تاریخ ایران " لیاخووف" دشمن آزادی خواهان شناخته شده است.

"رضاخان افسر مورد نظر لیاخووف بود که به علت مهارت در تیراندازی با شصت تیر روسی (موسوم به ماکزیم) اسلحه قتاله و بموجب کشتارهای بیرحمانه در جنگ های عین‌الدوله با مشروطه‌خواهان تبریز به "رضا ماکزیم" معروف شده بود" [۱۰] محمد رضا شاه دومین پادشاه سلسله انقراض یافته پهلوی درباره پدرش چنین می‌نویسد:

"در آغاز جنگ جهانی اول وی را رضا ماکزیم بنام مسلسلماکزیم می‌خواندند یک عکس از این دوره باقی مانده که او را در کنار یک قبضه مسلسل (ماکزیم) در حال تیراندازی نشان می‌دهد". [۱۱]

وقتی مامورین انگلیس در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) به دنبال ازمیان رفتن حکومت تزاری و تاسیس حکومت موقت به ریاست "کرِنسکی" تصمیم به کودتا علیه سرهنگ "کلرزه" فرمانده لشکر قزاق که هواخواه حکومت جدید روسیه بود گرفتند از رضاخان استفاده کردند. او مامور به

مرخصی فرستادن کلرژه شد و سرهنگ استراوولسکی تزاری که طرفدار انگلیسها شده بود و زیر نظر آنها عمل می‌کرد فرماندهی قوای قزاق را به عهده گرفت [۱۲] بدین ترتیب به مرور زمان قوای قزاق به رضاخان واگذار گردید.

رضاخان میرپنج اصولاً مرد قدرت‌گرایی بود "طمع‌کاری و تملق دوستی در راس صفتهای نکوهیده او قرار داشت فحاشی و بدزبانی از قدر و مقام او می‌کاست" [۱۳]، همواره در محلهای حساس حاضر بود به عبارت دیگر به تصمیم انگلیسی‌ها در جاهای مناسب تعبیه می‌شد. ژنرال آیرون ساید در خاطرات خود می‌نویسد:

من و سرهنگ اسمیت تدریجاً متوجه شدیم که نظرم‌ان به کار "آتریاد" جلب می‌شود... سروان آنها مردی بود با قامتی به بلندی بیش از شش پا... ما تصمیم گرفتیم او را به فرماندهی بریگاد قزاق برسانیم" [۱۴] رضاخان با توصیه‌ها و مراقبت‌های شدید افسران انگلیسی به مقام سرهنگی رسید و زیر نظر مستقیم کلنل هیگ در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اقدام کرد. سید ضیال‌الدین نیز "اتام‌آزور" کودتا بود و بنا به تصمیم گروه طرفدار کودتا در سفارت انگلیس فرد مناسبی برای رهبری کودتا تشخیص داده شده بود. این گروه طرفدار کودتا، عبارت بودند از "ژنرال آیرون ساید"، "مستر هاروار"، دکتر "کلنل اسمایس"، دکتر کلنل "فرتسکیو"، دولت‌آبادی درباره کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد: سیدضیا الدین و رفقای کمیته‌ی او (منظور کمیته آهن است) قوه ایرانی سیاسی او هستند و رضاخان سرتیپ قزاق قوه اجراکننده نظامی وی، این هیئت مصمم می‌شوند با یک عده قزاق که جمع‌آوری شده به تهران بیایند دولت سپهدار را بر هم زده دوائر دولتی را تصرف کنند، اشخاصی از میلیون و رجال دولتی را که وجودشان در غیرزندان شاید با اجرای مقاصد منافی بوده باشد محبوس سازند و روح قرارداد وثوق الدوله را که به تصرف درآوردن زور و زر مملکت باشد، به این صورت عملی نمایند حکومت ملی و قانون اساسی مملکت را هم که موی دماغ آنها شده است معنا زیرپا بگذارند. [۱۵]

ملک الشعراء بهار از مجلس ضیافتی که در تهران با مامورین عالی‌رتبه انگلیسی درباره کودتا برپا شده بود درباره کودتا چنین می‌گوید: صحبت از فساد مرکز و خرابی اوضاع مکررشد و مخاطرات روسها و جنگلیها را مطرح کرده بودند و درصدد چاره جویی برآمده پس از مذاکرات طولانی فرتسکیو پیشنهاد می‌کند که باید کودتایی بدست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و به هرج و مرج خاتمه داده شود، در این باب از سرتیپ رضاخان که حاضر مجلس بوده است

عقیده می خواهند، مشارالیه می گوید من اهل سیاست نیستم شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آن را اجراء کنم". [۱۶]

میرزا کوچک

عده ای از مورخین پهلویسم کوشیدند از میان برداشتن میرزا کوچک خان و سرکوب نهضت جنگل را به حساب رضاخان و قوای قزاق بگذارند. حال آن که نهضت جنگل سهمگین ترین ضربات را از اتحاد جماهیر شوروی به اصطلاح "سوسیالیستی" خورد و بر اثر سازش شرق و غرب از پای درآمد. نهضت جنگل یک نهضت اصیل ایرانی، مترقی و ملی بود. آرمان های انسانی آزادی خواهانه جنبش انقلابی جنگل با جنبش های مترقی جهان قابل مقایسه است. پافشاری میرزا کوچک بر استقلال و عدم وابستگی، به این انقلاب اعتبار شایان توجهی می دهد، چه بسا این پافشاری باعث فنای او می شود. آلمان ها و عثمانی ها قوای جنگل را تشجیع می کردند ولی میرزا با وجود استفاده نظامی از آن ها ایرانی بودن خود را حفظ می نمود و بیگانه را بیگانه می دانست چنانچه روس ها مکررخواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند. اما فریب آن ها را نخورد. "پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن گیلان از قشون روس، انگلیس ها خواستند در آن ایالت نیز جانشین روس بگردند ولی قوه جنگل مانع شد، مکرر با پیش مقدمه قشون انگلیس زد و خورد نموده بالاخره قشون انگلیس آن اندازه که به گیلان رفته بود نتوانست اجتماع جنگل را بر هم بزند و قوه آن جا را منحل نماید. ناچار ماموران انگلیس مانند دودولت که با هم معاهده می بندند با نماینده قوه جنگل قراردادی در ضمن چند ماده بسته آنها را به حال خود گذاردند، چه دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک ها نمی شود و خارجه را هر که باشد خارجه می داند. "آری میرزا وطن پرستی بود که "هرگز شتر هیچ بیگانه ای را تا ظهر نچرانید". [۱۷]

کوشش پهلویست ها و شاه پرستان در قلمداد کردن شکست نهضت جنگل به عنوان یکی از فتوحات رضاخان جعل و نادرست و خلاف وقایع و حوادث تاریخ ایران می باشد. عمده ترین علل و شرایطی که باعث ازهم پاشیدگی و بعد شکست نهضت جنگل شد به قرار زیراند:

۱ - پافشاری و سختی میرزا کوچک خان بر استقلال نهضت انقلابی جنگل و ناسازگاری او با انگلیس ها، شوروی ها و دولت مرکزی، نزدیکی او با دولت انقلابی اتحاد جماهیر شوروی همواره مشروط به حفظ استقلال و عدم وابستگی بود. این طرز تفکر را در همه نوشته ها و اعلامیه هایی که بوسیله میرزا و جنبش جنگل منتشر شده است می توان دید. از جمله در

قراردادی که با شوروی ها در کشتی "کورسک" می بندد چنین آمده: "سپردن مقررات انقلاب بدست این حکومت و عدم دخالت شوروی ها در ایران" (ماده ۴ قرارداد) در همین زمینه نقل یک بند از اعلامیه ای که به روز هجدهم رمضان ۱۳۲۸ و هجری قمری یعنی دو روز پس از ورود قوای انقلاب گیلان برای اولین بار به رشت از سوی نهضت انقلابی جنگل صادر شده است ضرورت دارد" (دولت انقلاب گیلان) هر نوع معاهده و قراردادی به ضرر ایران قدیما" و جدیدا" با هر دولتی، لغو و باطل می شناسد." [۱۸]

۲- عدم حمایت قشون سرخ از نهضت جنگل و مداخله مستقیم برای شکست نهضت جنگل، اتحاد جماهیر شوروی در مقابل نهضت جنگل در سه مرحله و به طور متفاوت وارد عمل می شود:

ابتدا از نهضت جنگل شدیداً جانبداری کرد و در حقیقت شیفته یاری به او شد.

در مرحله دوم علیه او توطئه نمود؛ کودتا راه انداخت. عوامل اصلی و مجریان این کودتا عبارت بودند از: احسان اله خان [۱۹] خالو قربان [۲۰] و مولکین. شخص اخیر نماینده "چکای" شوروی در گیلان بود که کودتا را اداره می کرد. این کودتا باعث تضعیف و انشقاق در قوای جنگل شد میرزا و یارانش به جنگل پناه آوردند. دولت انقلابی جنگل با شرکت احسان اله خان خالو قربان، پیشه وری، سید جعفر محسنی، آقازاده بهرام آقاییف و حاجی محمد جعفر لنگاردی تشکیل یافت.

در مرحله سوم عوامل ارتش سرخ علیه میرزا کوچک و به عزم هلاکت او وارد جنگ شدند در این جنگ میرزا پیروز شد و رشت را بدست گرفت. اما سازش بین قوای دولتی و قوای استعماری انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی نیروهای انقلابی میرزا را شکست داد سرانجام رشت بدست قوای دولتی افتاد. در این جنگ نیروی هوایی انگلیس به نفع قوای سرخ با میرزا وارد جنگ شد. سیاست شوروی بنا به اظهار و اقدام "روتشتین" [۲۱] تغییر پیدا کرده بود. این اقدام شوروی از سیاست دوگانه او آب می خورد، یکی اختلاف بین استالین و تروتسکی و طرفداران این دو عنصر در مراحل و رده های مختلف دولت جماهیر شوروی بود که در حاصل کار توفیق استالین باعث یک گردش دست راستی در داخل حزب کمونیست ایران شد. سلطان زاده و دوستانش خلع و حیدرخان عمو او غلو و طرفدارانش زمام حزب و انقلاب گیلان را به دست گرفتند، یکی دیگر زاییده سیاست خارجی شوروی در سازش با غرب (انگلیس) بود که به تقسیم مناطق تحت نفوذ این دول در ایران منجر می شد، در این

میان قرارداد ۱۹۲۱ نقطه عطفی در چرخش سیاست شوروی در قبال ایران به شمار می رود.

برخلاف عقاید و نظریات عده ای باید گفت نهضت جنگل الزاماً گیلان را به یکی از اقمار و یا جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل نمی کرد. چه بسا این نهضت افق تازه ای در تحول جنبش اجتماعی و مبارزات آزادی خواهان مترقی می گشود.

کودتای ۱۲۹۹

بدین ترتیب شکست نهضت انقلابی جنگل وسیله ای شد در دست انگلستان تا قوای قزاق را به زیر نظر فرماندهی خود بکشد و به ترغیب و راهنمایی سیدضیاء الدین کودتای ۱۲۹۹ را ترتیب دهد. [۲۲] در هنگام اجرا عملیات این کودتا رضاخان بارها تردید نشان می دهد و می خواهد خود را از معرکه کنار بکشد ولی ترغیب، تشویق و وعده وعیدهای سیدضیاء الدین طباطبایی و فشارهای ماموران جاسوسی انگلیس از یک سو و رشوه هایی که دریافت می کند از سوی دیگر او را به شرکت در کودتا وامی دارد. بعد از کودتا سیدضیاء برای این که سردار سپه را در کنار خود نگه دارد موقعی که برای دریافت ریاست وزرایی به قصر فرح آباد نزد احمدشاه می رود و خود فرمان نخست وزیری می گیرد، لقب سردار سپه و مقام ریاست دیویزیون قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی را نیز برای رضاخان میرپنج نیز دریافت می دارد. [۲۳]

متن فرمان به قرار زیر است:

“نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمت گذاری جناب میرزا سیدضیاء الدین داریم معزی الیه را به مقام ریاست وزراء برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی الیه مرحمت فرمودیم. حمادی الاخر ۱۳۲۹”

این یکی از اشتباهات احمدشاه بود که در اثر تاثیر و تلقین انگلیس ها از او سرزد. این عمل بعد از اقدامات محمدعلی شاه علیه اساس مشروطیت یکی از کارهایی بود که خاندان قاجار و مشروطیت را از مشروعیت انداخت. چرا که وقتی در حکومت مشروطه ملی، پادشاه خودش دارای اختیارات تام نیست، چگونه می تواند در غیاب مجلس به رئیس دولتی اختیارات تام بدهد، احمدشاه با دست زدن به چنین اقدامی در حقیقت علیه مشروطیت و مشروعیت خود اقدام کرد و اعتبار حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی را از بین برد. اگرچه او بعدها به این اشتباه خود پی می برد ولی متأسفانه این اشتباه جبران پذیر

نبود.

به مجرد این که موقعیت سید ضیاء به خطر می افتد سردار سپه زیرعهد و پیمان خودمی زند و وسایل به تبعید فرستادن شریک کودتای خود، سیدضیاء را فراهم می سازد و خود مستقلاً وزارت جنگ را به عهده می گیرد. وی در مقابل افسران قزاق که قبل از واقعه کودتا از او ارشدر بودند اظهار فروتنی، خضوع و رفاقت می کند تا بدین وسیله جلوی نارضایتی های آن ها را بگیرد.

رضاخان در هر نقطه از کشور امیرلشکری را برمی گمارد. طولی نمی کشد که سردار سپه و امیرلشکرهای وی همه چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت درآورده آنچه در طرف مدت یک صد و پنجاه سال دوره سلطنت قجر و پیش از آن نزد روسای ایلات و گردنکشان بزرگ در سرحدات و نقاط مختلف مملکت از ملک، مال، جواهر و اسلحه جمع شده بوده است به دست این جمع می افتد و قسمت عمده بلکه مرغوب ترین آنها در تصرف سردار سپه درمی آید هرچه ملک مرغوب و خانه عالی است، مالک یا بناکننده اش نظامی است هر معامله نقدی بزرگ در مملکت می شود یک طرفش یا هر دو طرفش نظامی است. [۲۴]

قدرت نظامی متشکلی مرکب ازچهل هزارقزاق به گرد رضاخان جمع آمده بود. مخارج قوای قزاق بااستفاده ازمالیات هایی که دولت از مردم می گرفت تامین می شد وهمین قدرت باعث می شود که سردار سپه به خود جرات داده از احمدشاه بخواهد او را رئیس دولت کند. شاه به شرط فراهم نمودن وسایل سفراوبه فرنگ این کار را می پذیرد رضاخان نخست وزیرمی شود واحمد شاه را تا بندرانزلی مشایعت می کند. تحت این شرایط بود که احمد شاه به فرنگ رهسپار شد و قدرت خود را کلاً از کف داده و حالا دیگر وسایل آماده بود نقشه انقراض قاجاریه چیده می شود و رضاخان نامزد ریاست جمهوری و سپس شاهنشاه می گردد. می بینیم حس آزادی خواهی رضاخان برای به دست گرفتن قدرت کامل هر روز پیش از گذشته افزایش پیدا می کند.

نتایج تاریخی

بعد از این که احمدشاه عازم فرنگ شد. رضاخان ابتدا با محمد حسن میرزا بنای خوش رفتاری گذارد اما مدتی نگذشت که چون احتیاجش مرتفع شد، آن چنان با او بدرفتاری کرد که به نوشته عده ای مدت ها کاراین شاهزاده قاجار گریه بود و بارها افراد او را با چشمان پف کرده دیده بودند.

احمدشاه بعدها به اشتباه خود درباره صدور فرمان نخست وزیری در غیاب مجلس برای سیدضیاء که خلاف اصل مشروطیت است پی برد به همین سبب بارها خود را سرزنش کرد. احمدشاه کسی بود که زیر بار امضاء قرارداد ۱۹۱۹ نرفته بود. او حاضرنشده برای باقی ماندن در مقام پادشاهی، دست به چنین عملی بزند و با دشمنان ملت و عوامل خارجی وارد سازش و همکاری گردد؛ او به ویژه بعد از کودتا بر اصول مشروطیت و استقلال اصرار ورزید. با وجود این که علاقه به اجرای قانون اساسی نشان می داد، ولی توانایی انجام آن را نداشت. در این زمینه گفتگویی را که بین یحیی دولت آبادی و احمدشاه شده است نقل می کنم: "از او پرسیدم اعلیحضرتا کی شما را پادشاه کرده است؟ می گوید: خدا. می پرسم در ظاهر با اراده کی تخت و تاج تسلیم اعلیحضرت شده است؟ والا بدیهی است همه کار به مشیت الهی است. می گوید: با اراده ملت. می پرسم: آیا عهدی میان اعلیحضرت و ملت هست که از روی آن عهد و وظایف ملت و سلطنت معین بوده باشد؟ می گوید: بلی قانون اساسی. می پرسم: پس چرا متروک مانده است؟ می گوید: من سعی می کنم به قانون اساسی رفتار شده باشد. می گویم: اعلیحضرتا، ارادت بی ریب و ریایی که نسبت به وجود مقدس دارم مرا وامی دارد بی ملاحظه این جمله را عرضه دارم. اگر در این مملکت کسی پیدا شد که به این قانون بهتر از اعلیحضرت رفتار کرد و پادشاه ایران خواهد بود، از شنیدن این جمله رنگ شاه تغییر کرده آثار ملامت از صورتش نمایان می گردد." [۲۵]

از سوی دیگر احمدشاه در مذاکراتی که در فرنگ با انگلیس ها کرد به آنها فهمانید که برای استقلال ایران ارزش و احترام قائل است. تربیت یافتن در دامن مردانی چون ناصرالملک تازه در روی هویدا می شد. او می گوید: "هرگاه بخواهید با ابقای من استقلال ایران ضایع شود مرگ را ترجیح می دهم و آن چنان سلطنتی را نمی خواهم که متضمن بندگی ملت ایران و مملکت باشد " اودر مذاکراتی که با رحیم زاده صفوی فرستاده مدرس و اقلیت مجلس پنجم داشت در مورد بازگشت به ایران می گوید: "انگلیس ها آشکارا می گویند با من نمی شود کار کرد. با تجربه هایی که کرده ام این قدر دانسته ام که دوستی سیاسیون خارجه خیری ندارد ولی دشمنی آنها مضر است. ما باید به فکر خودمان باشیم هر روزی که بتوانیم خودمان را روی پای خود نگاهداریم خواهی دید که آنها اول کسی هستند که دست دوستی به سوی ما دراز می کنند." [۲۶]

احمدشاه معنی "خود به فکر خود بودن" را دیر فهمید و گرنه ترک میدا

ن نمی کرد و در کنار مردم می ماند و به فرنگستان رهسپار نمی شد. شاید به قول فردوسی " فره ایزدی" و به قول امروزی "باور مردم" را نسبت به خود از دست نمی داد و کشتی متلاطم و "چهار موجه میهن" را بدون ناخدا نمی گذاشت. این بزرگ ترین ایراد بر احمدشاه بود. بهر حال جای احمدشاه را باید کسی می گرفت که قدرت سازش با بیگانه را می داشت و اصل مشروطیت را به هیچ می انگاشت. زیرا استعمار احتیاج به پادشاه مستبد دارد. مستبدی که همه قدرت ها در او متمرکز شود تا بتوان از او برای رسیدن به اهداف و مقاصد استعماری بهره گرفت و به آسانی بر منابع و ثروت ملی ایران چنگ انداخت و آن را به تاراج برد.

برای انگلیس ها مهم نبود چه کسی در ایران بر سر کار باشد آن ها می خواستند منافع خود را حفظ کنند، می خواستند مقاصد اقتصادی و سیاسی آن ها در ایران عملی گردد. بی آن که لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران صرف تاسیس پلیس نموده بودند، هر قدر بشود، پس بگیرند و هم آرزو داشتند برمدت امتیازات خود در ایران، مخصوصا نفت جنوب و بانک شاهی بیا فزایند. سردار سپه در مذاکرات خصوصی که با انگلیس ها داشت، انجام این مقاصد را وعده داده بود. پس دلیلی نداشت که از او حمایت نکنند.

قیام سعادت

بدین ترتیب است که مامورین جاسوسی انگلستان سردار سپه را نامزد می کنند و برای این که قدرت سیاسی را بدست این عنصر نظامی بسپارند، باید ابتداء شرایط اجتماعی و افکار عمومی را به نفع او آماده کنند. انقلاب گیلان، نهضت خراسان، قیام آذربایجان، کودتای سوم اسفند، اعلامیه های رضاخان به عنوان فرماندهی کل قوا خطاب به مردم برای نجات ایران، رئیس الوزرای و دعوی او در مبارزه با ارتجاع و برای ترقی خواهی، همه عواملی بودند که رضاخان از آن ها به نفع خود استفاده می کرد. کمک های مالی و غیرمالی انگلستان اگرچه او را به یکی از مردان قوی سیاست ایران مبدل ساخته بود اما این هنوز کفایت نمی کرد، زیرا گروه مخالفین رضاخان را در مجلس افرادی تشکیل می داند که هم در داخل جامعه اعتبار داشتند و هم در مجلس از کمیت و کیفیت قابل توجهی برخوردار بودند. برای خلع سلاح آن ها باید تدابیر جدی تری به کارگرفته می شد.

برای جلب توجه مردمی که به دلایل طرفداری از مدرس و دسته اش با رضاخان مخالفت می کردند بزرگ ترین تدبیر "قیام سعادت" و داستان شیخ خزعل بود که انگلیس ها به آن دامن زدند، آن را اداره کردند و به نحوی که خود می خواستند پایان بخشیدند.

قبلا درباره این قیام تبلیغات زیادی به راه انداختند که خزعل می خواهد به اتفاق ایلات جنوب، خوزستان را از ایران جدا کند و... پس رضاخان برای سرکوب عازم اصفهان شد و از آنجا به سوی خوزستان حرکت کرد. خزعل و ایل بختیاری بدون جنگ و خونریزی جدی تسلیم شدند. از این مانور سردار سپه استفاده های زیادی کرد. این نقشه به اندازه ای با مهارت و دقت ترتیب داده شده بود که حتی سفارت روس و گروه سوسیالیست های مجلس از سردار سپه به عنوان فردی که با مدرس (به عنوان یک عنصر مرتجع) مبارزه می کند و علیه "قیام سعادت" و شیخ خزعل که ساخته و پرورده ی دست انگلیس ها هستند می جنگد یاد کردند.

رضاخان پس از بازگشت از "فتح بزرگ" کتاب قطوری به رشته تحریر در آورد. این کتاب را دبیر اعظم بهرامی به نام رضاخان نوشته است. در آن دقایق و چگونگی پیروزی خود را شرح داده است. در کتاب فوق نحوه تسلیم شدن شیخ خزعل مندرج است. این کتاب بعد از انقراض قاجاریه از خانه ها جمع آوری شد. یکی دیگر از شگردهای این "فتح بزرگ" آن بود که سردار سپه هنگام بازگشت از خوزستان از راه بغداد، پس از زیارت اماکن متبرکه به تهران بازگشت. روزنامه های طرفدار او جریان پیروزی و زیارت رضا خان را از بغداد تبلیغ کردند بدین ترتیب عده زیادی از مخالفین عامی و مذهبی دست از مبارزه علیه او برداشتند.

توسل به روحانیت

اتحاد نظامیان یا روحانیان برای به دست گرفتن قدرت، در ایران از سابقه دیرین برخوردار است. روحانیت همواره هم دست دیکتاتورها بوده و به قدرت لایزال پادشاه مستبد مشروعیت داده است.

رضاخان از روزهایی که پایه های قدرت خود را بنا می گذارد هرگز از تظاهر مذهبی غفلت نمی کرد. در شب های احیاء دسته سینه زنی راه می اندازد. بازار تهران را قرق می کند. جلودار دسته می شود گاه گل به سر می مالد. [۲۷] و این کار را به مدت سه سال پی در پی ادامه می دهد و برای جلب نظر مردم ساده و عامی "اشک ریا به خانه خدا میریزد".

رضاخان برای این که رضا شاه شود ابزارروحانیت و تزویرورای مذهب را به خدمت خود می‌گیرد. اغلب روحانیون کاسب مسلک، رضاخان را تایید می‌کنند. "یکی از کسانی که در تایید رضاخان عمل می‌کند شیخ عبدالکریم عراقی سلطان آبادی است که در قم حوزه ریاست مفصلی با خرج گزاف برپا نموده، طلاب علوم دینی را دور خود جمع می‌کند. او روی ملت تاثیر می‌گذارد و در هرگونه هیجانی که بخواهد از طرف توده ملت برضد ارتجاع تحریک شود مدخلیت دارد، مخصوصا در جلوگیری از نشر افکار کمونیستی در جامعه ایران، به عنوان مخالف مذهب بودن" [۲۸] بسیار فعال است.

رضاخان برای تاثیرگذاری بر روی افکار عمومی، ازهر وسیله‌ای استفاده می‌کند. آیت‌اله ابولحسن اصفهانی و آقامیرزا حسین نائینی به علت دخالت در امور سیاست، از عراق تبعید می‌شوند، مدتی در قم اقامت می‌کنند، رضاخان برای جلب نظر این دو روحانی پا درمیانی می‌کند با آمدن سفیری از سوی امیرفیصل شاه عراق و گرفتن پولی بابت خرج سفر، دوآخوند مذکوربه خانه‌های خود باز می‌گردند. سردار سپه، یکی از صاحب‌منصبان ارشد نظامی را با آقایان به عراق می‌فرستد. صاحب‌منصب نظامی "هنگام بازگشت شمشیری از طرف حضرت عباس، سپهسالار حسین‌بن علی در واقعه عاشورا (عوام ایران و بلکه خواص هم، به نیروی روحانی ابوالفضل العباس معتقدند) برای سردار سپه آورده بالای او را به این تشریف مشرف می‌سازد." [۲۹]

علاوه بر این تمثالی از علی‌ابن ابیطالب با خود می‌آورد و به سردار سپه تقدیم می‌کند. آخوند معروف آقامیرزا حسین نائینی نامه‌ای برای سردار سپه ارسال می‌دارد و در آن چنین می‌نویسد:

"و محض کمال میمنت و تبرک یک قطعه تمثال مقدس را که از قدیم در خزانه‌ی مبارکه محفوظ است از جناب مستطاب ملاذالانام آقای سیدعباس کلیددار روضه منوره برای حرز آن وجود اشرف درخواست شد و اینک به ضحابت جناب اجل اکرم سردار رفعت دام تاییده تقدیم می‌نمایند بهترین تعویذ و حافظ آن وجود اشرف خواهد بود انشالله تعالی." [۳۰] به همین مناسبت شترها قربانی می‌کنند و مطبوعات طرفدار رضاخان جنجال راه می‌اندازند و ملت خوش‌باور را جلب می‌کنند.

اتحاد بین قدرت نظامی و روحانیت تا جایی پیش می‌رود که رئیس‌الوزراء دستور می‌دهد مطبوعات به وسیله روحانیت سانسور و کنترل شود. بدین وسیله قدرت نظامی و قدرت ارتجاع مذهبی متفقا "به جان آزادی و آزادیخواهان می‌افتند. فرمان رضاخان در این باره چنین است.

باید ناظر شرعیات حدود مسئولیت و نظارت قانونی خود را از هر حیث چه نسبت به مطبوعات و چه نسبت به "پیس"های نمایشهایی که داده میشود کاملا رعایت کرده و از اجازه درج و نشر مسائلی که برخلاف موازین شرع انور و مصرحات قانونی است و همچنین از تصدیق نمایشهایی که مضر به اخلاق اجتماعی و دیانتی است اجتناب و خودداری نماید... [۳۱] هم اوست که هنگام بمباران مدینه در اثر جنگ داخلی بین دو طایفه وهابی و صاحب‌الاحساء "مشوش" میشود و دستور میدهد همی کشور به مدت بیست و چهار ساعت عزاداری نمایند. [۳۲]

یورش به مطبوعات

یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطیت آزادی مطبوعات بود که علیرغم همی فشارهای حکومت، به ویژه فراترازهمه سدهایی که دولت نظامی سردار سپه به وجود آورده بود بالاخره به فعالیت خود ادامه میداد. گاهی فشار تا حدی بود که بعضی از روزنامه‌ها مجبور به تعطیل میشدند یا صاحب روزنامه، روزنامه‌ی دیگری تحت نام تازه‌ای تاسیس میکرد.

رضاخان سعی داشت روزنامه‌نگاران را با پول خریداری کند. جالب است که در موارد زیادی هم موفق میشود. اما آن دسته از مدیران روزنامه‌ها که تن به نوکری و خریداری شدن نمیدهند مورد آزار رضاخان قرار می‌گیرند:

این بود که رضاخان مدیر روزنامه "حیات جاوید" را مورد ضرب و شتم قرار میدهد و با مشت خود دندان‌های او را خرد میکند. مدیر روزنامه "ستاره ایران" را با سیصد ضربه شلاق مضروب و مجروح می‌سازد. هم او بود که به قزاق‌های خود دستور داد تا به دفتر روزنامه "وطن" ریختند مدیر آن را که مرد آزادی‌خواهی به نام میرزا سیدهاشم خان بود به طوری کتک زدند که مشرف به مرگ شد و دفتر روزنامه او را آتش زدند. [۳۳]

رضاخان با توسل به حکومت نظامی، سه روزنامه مترقی "حقیقت"، ارگان سندیکاهای کارگری که به وسیله سیدمحمد دهگان انتشار می‌یافت و کارگران را با حقوق و آزادی‌های دموکراتیک آشنا می‌ساخت و نیز "ستاره سرخ" و "طوفان" که هر دو مدافع ایدئولوژی مارکسیستی بودند بست. [۳۴]

سردار سپه نخست‌وزیر شده و دوره مجلس چهارم به پایان رسیده بود، هنگام انتخابات مجلس پنجم است. او می‌خواهد از این انتخابات نیز برای بالابردن و جاهت خود استفاده کند، تمام اسباب تبلیغات و ابزار قدرت در تهران و شهرستان‌ها را به اختیار خود دارد. پس آن چنان ترتیب می‌دهد که: اولاً در تمام حوزه‌های انتخاباتی از او به عنوان نماینده اول نام برده شود، ثانیاً نمایندگان مجلس اشخاصی باشند که با سیاست شخصی او موافقت داشته باشند. بدین طریق است که حکومت‌ها و نظمی‌ها برای اشخاصی که دارای و جاهت ملی هستند و با سردار سپه موافق‌اند، تبلیغات می‌نمایند. علیرغم همه این اختیارات و قدرت‌های تبلیغاتی بسیاری از کسانی که برای خود اصولی داشتند و منافع مملکت و مردم را بر منافع شخصی خود ترجیح می‌دادند در این مجلس انتخاب می‌شوند و می‌بینیم در مواقع لزوم غیر از منافع مردم حرفی نمی‌زنند و عملی مرتکب نمی‌شوند، این خود مایه ناخشنودی سردار سپه می‌گردد.

میان اقلیت مجلس که رهبری آن را یک معمم و روحانی مشهور مثل شیخ حسن مدرس به عهده دارد و برای بدست گرفتن قدرت مبارزه می‌کند از یکسو و رضاخان از سوی دیگر جنگ و کشمکش برقرار می‌شود. مدرس می‌خواهد احمدشاه را به مملکت بازگرداند و رضاخان برای منصرف کردن واحیاناً از میدان بدر کردن مدرس حیل‌های زیادی به کار می‌گیرد که هیچ کدام مفید واقع نمی‌شود. وقتی سردار سپه با سمت رئیس الوزراء توسط اقلیت مجلس استیضاح می‌شود. بالاخره طاقت خود را از دست می‌دهد و در میان مجلس از فرط عصبانیت با صدای بلند به مدرس می‌گوید: "شما محکوم به اعدام هستید من شما را از بین خواهم برد". در این روز رضاخان با قلدری تمام، عده‌ای از او باش و ارادل شهر را به مجلس گسیل می‌دارد. آنها طوری رفتار می‌کنند که اقلیت قادر به استیضاح نمی‌شود و همان روز او باش، مدرس و کارزونی و حائریزاده را کتک مفصلی می‌زنند.

نقش مدرس

رضاخان یک بار دیگر در کمال جسارت آیین مجلس و بازی دموکراسی نیم‌بند آن روز رازیرپا می‌گذارد و برخلاف قانون اساسی رفتار می‌کند. اقلیت از مجلس فراری می‌شود. جالب این است که سلیمان میرزا بر این عمل غیردموکراتیک صحه می‌گذارد و منفردین با سکوت خود آن را تایید می‌کنند. بعد از این واقعه سردار سپه ابتداء سعی می‌کند با ترور مدرس شر او را از سر خود کم کند. بدین منظور روزی که خود او از تهران غایب است دو نفر را برای ترور مدرس می‌فرستد.

ضاربین دو تیر به سوی شیخ قشمه‌ای پرتاب می‌کنند، زخمی می‌شود اما نمی‌میرد. زخمی شدن مدرس باعث مظلومیت او شد بر مخالفت خود با رضاخان می‌افزاید مظلوم پرستی مردم، رضاخان را به وحشت می‌اندازد تا این که رضاخان با همه‌ی کله شقی، ناچار به این نتیجه می‌رسد که با مدرس باید توافق کند، این یک توافق تاکتیکی است. رضاخان ضعف بزرگ مدرس را پیدا می‌کند و از آن راه به او نزدیک می‌شود. بهتر است شمه‌ای از شخصیت مدرس و سابقه او را در این جا نقل کنیم:

مدرس ریاست طلب است. او در دوره اول از اصفهان به عنوان عضو مجلس شورای ملی انتخاب شده چهار دوره بعد یا از تهران یا از اصفهان نماینده مجلس بوده است. او در اسباب چینی و پشت هم‌اندازی، قدرت مخصوص و پشتکار شدید داشت. مدرس با وجود آمد و شد زیاد با رجال دولت و اعیان مملکت بازجنبه طلبگی خود را از دست نداده روی گلیمی می‌نشیند منقل آتشی برابر خود می‌گذارد و اسباب قلیان و چای را کنار و روی منقل می‌چیند با یکی دو سه جلد کتاب مذهبی که در کنار او هست هر کس بر او وارد شود دارای هر مقام باشد باید روی زمین و بر روی همان گلیم بنشیند. مدرس می‌خواهد به مردم به فهماند که به دنیا بی‌اعتناست در صورتی که گفته می‌شود به پول کلا" علاقه بسیار دارد و از هر کجا و بهر عنوان باشد با یک صورت‌سازی از دخل نمودن خودداری ندارد. مدرس در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت می‌کند از اشخاص متمول، تجار و غیره پول می‌گیرد که صرف انتخاب شدن خودش و آنها بکند و البته ناچار است قسمتی از آنها را هم خرج نماید. [۳۵] علاوه بر این، همه می‌دانید که نقطه ضعف بزرگ مدرس قدرت‌طلبی است او میل داشت همه در برابرش تسلیم باشند و در اختیار او قرار گیرند. رضاخان در این بازی خود را آن چنان تسلیم مدرس می‌کند و آن چنان خود را در برابر او حقیر و بیچاره جلوه می‌دهد که امر بر آخوند زیرک مشتبه می‌شود. مدرس دو وزیر به کابینه سردار سپه می‌فرستد و اتحاد بین مدرس به عنوان رهبری مذهبی حاضر در سیاست و رضاخان به وجود می‌آید. ظاهراً "رضاخان خود را مطیع مدرس می‌نمایاند. یحیی دولت‌آبادی معتقد است سردار سپه برای این که او را راضی نگهدارد گاهی با او خلوت کرده در موضوعاتی بی‌اهمیت با او شور می‌کرده است." [۳۶] بدین ترتیب تمام ظواهر امر را برای به دست گرفتن قدرت آتی مهیا می‌سازد و مخالفین خود را در مجلس و در خارج از مجلس آرام و خلع سلاح می‌کند. به هنگامی که کوشش مدرس برای بازگردانیدن احمدشاه به نتیجه نزدیک می‌گردد رضاخان با استفاده از عوامل خود "بلوای نان" را به راه می‌اندازد و همه مخالفین را دستگیر و مدرس را وارد می‌سازد به تصمیم اهل مجلس دستور تیراندازی به روی مردم بدهد، پس برقراری

حکومت نظامی به وسیله مجلس تصدیق و تأیید می‌شود. این چنین است که قدرت مذهبی برای به قدرت رسیدن وارضاء تمایلات سلطه‌طلب و شاهندگی (Autoritaire)، خود در اختیار قدرت سرکوبگر نظامی قرار می‌گیرد و به بهترین شکل شرایط سلطه بر مردم را فراهم می‌سازد.

جمهوری خواهی رضاخان!

پس از این که سردار سپه در مقام خویش استحکام حاصل می‌کند با کمال شتاب همه قوای فکری و عملی خود را به کار می‌اندازد که به سلطنت قاجار پایان داده مالک مطلق‌العنان مملکت شود. هیچ محدودیت داخلی و خارجی در پیش پای او نیست مگر محذورات قانون اساسی که تنها تکیه‌گاه خانواده محمدعلی شاه است و سلطنت را طبق متمم آن، در خانواده خود تثبیت کرده بود، به همین سبب رضاخان به فکر جمهوری می‌افتد. نقشه‌کشانش گمان می‌کنند چون عنوان جمهوری به میان آید، قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده، لغو می‌شود، احمدشاه و خانواده او از میان می‌روند، و سردار سپه با امکانات و اسبابی که در سراسر مملکت فراهم ساخته به ریاست جمهوری انتخاب می‌شود. اما مدافعان خارجی جمهوری در ایران یعنی انگلیسها، ترجیح می‌دهند سلطنت در ایران باقی بماند. زیرا حکومت جمهوری که حکومت استعداد و استحقاق است نسبت به پادشاهی یک گام به شرکت مردم در امور خود نزدیکتر است و آنها که نمی‌خواهند مردم در امور دخالت کنند باید به بهانه این که مملکت هنوز استعداد جمهوریت را ندارد ریاست جمهور را به سلطنت مبدل سازند.

“به هر حال زمره جمهوری‌طلبی یک مرتبه به گوشها می‌رسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت فعال مایشاء، جمهوری‌خواه می‌شود و مستبدین شاه‌پرست بیش از ملیون جمهوری‌خواه حقیقی سنگ جمهوری‌طلبی را به سینه می‌زنند... از سفارت انگلیس که هرچه هست امپراطوری است تبلیغات جمهوری تراوش می‌کند و از سفارت روس بلشویک که غیر از جمهوریت چیزی نیست هر چه شنیده می‌شود برضد این جمهوریت است و فاش به همه کس می‌گویند این مقدمه سلطنت استبدادی و لغو کردن قانون اساسی است.” [۳۷]

رضاخان با طرفداری از جمهوری توانسته بود نظرات اتحاد جماهیر شوروی را نسبت به خود جلب کند. روشنفکران مدافع اتحاد جماهیر شوروی او را عملدار مبارزه برضد روحانیون مرتجع و تسلط اجنبی یعنی امپریالیسم انگلیس تشخیص داده بودند، رضاخان به سال ۱۳۰۴ از حمایت بی دریغ اغلب این قبیل از روشنفکران برخوردار بود

و اگر در فاصله ۱۳۹۹ تا ۱۳۰۴ بسیاری از جنبش‌های کارگری و سندیکایی را سرکوب ساخت و روزنامه‌های مترقی را بست، روشنفکران فوق‌الذکر هیچ کدام را به حساب دیکتاتورمنشی او نگذاردند، بلکه همه‌ی آنها را به پای افکار ترقی‌خواهی و مبارزه او علیه فئودالیسم گذاردند و با سیاست اپورتونیستی و ابن‌الوقتی غیرقابل تصویری کودتای بیست و پنجم فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) را سقوط حکومت فئودال‌ها و استقرار حکومت بورژوازی خواندند و چنین تصور غلطی را به نام روشنفکران مدافع پرولتاریا انجام داده در مقالات متعدد نوشتند: "این کودتا دنباله و نتیجه مبارزه بزرگ در داخل طبقه فئودال، مبارزه علیه فئودال‌ها و طبقات بالای بورژوازی است." [۳۸] قصد و هدف اصلی رضاخان به دست گرفتن قدرت بود مساله جمهوری با سلطنت برایش مطرح نبود، آن گاه که می‌دید از طریق جمهوری به‌مال خودمی رسید جمهوری خواهی شد و زمانی که با مخالفت جناح مذهبی روبرومی گردید از جمهوری خواهی انصرا فکرها از طریق "قانونی" یعنی با توسل به قانون اساسی عمل می‌کرد.

رضاخان نه اجازه و نه ظرفیت و کیفیت تندروی و "انقلابی‌گری" را داشت. او یک انقلابی نبود که عزم در هم ریختن روابط و سنن کهنه اجتماعی را در سر داشته باشد او از داده‌های تئوریک و دنیای پیشرفته و مترقی اطلاع نداشت، پس چگونه می‌توانست ترقی‌خواه و آزاده باشد.

رضاخان اصولاً طرحی برای جامعه نوین ایرانی در سر نداشت مدعیان امروزین این فرضیه بی‌اساس چون میدان دیالوگ سازنده و آرام را خالی می‌بینند این سو و آن سو به شعار پراکنی‌های خالی از واقعیت می‌پرازند که هیچ‌یک با واقعیات تاریخی ایران سازگاری ندارد.

رفتار دیکتاتوری به ذات او آمیخته بود، اگر اجازه بروز و ظهور آن را در این دوره پیدا نمی‌کرد فقط به لطف دست آوردهای انقلاب مشروطیت، قانون اساسی، مجلس و در اثر مجاهدت‌های مردان معتقد به این دستاوردها بود، وگرنه رضاخان یک شبه تمام اساس مشروطیت را در هم می‌پیچید و طرح نظامی‌گری و اساس وابستگی، نوکری و چاکری بیگانه را خیلی زودتر، دوباره می‌گسترانید. این مشروطیت، قانون اساسی و مجلس و مردان معتقد به مشروطه ملی بودند که افسار رضاخان را می‌کشیدند و او را وادار می‌ساختند قدرت را از طریق قانون و با توسل به قانون اساسی و مجلس بدست آورد نه به زورسرنیزه و قلدری و نظامی‌گری و نه به وسیله سرسپردگی به بیگانه‌پرستی.

تجدید قوا و تشدید فعالیت

با وجود این که اکثریت مجلس را عوامل رضاخان تشکیل می‌دهد ولی بر سر مسأله جمهوری، باز در مجلس در اقلیت است زیرا بسیاری از نمایندگان می‌دانند با رای دادن به جمهوری عملاً مشروعیت خود را که نمایندگی مجلس سلطنت مشروطه است لغو کرده‌اند. بالاخره تظاهرات مردم در مقابل مجلس و حضور سردار سپه در مجلس برخورد او با موتمن‌الملک باعث می‌شود رضاخان دست از جمهوری‌خواهی خود بردارد و با یک ماده واحد سلطنت قاجار را در مجلس منحل سازد و خودش را پادشاه بگذرد. پس به تمام عوامل خود در ایالات دستور می‌دهد تلگرافات و تقاضا نامه‌های عریض و طویل برای خلع قاجار و نصب او به سلطنت به مجلس شورای ملی ارسال دارند در عین حال خود سردار سپه برای رسیدن به مقصود دست به اقدامات زیر می‌زند:

۱- درجه دادن به صاحب‌منصبان ارشد قزاق - شرکاء کودتا - و آرام نگاه داشتن کسانی از آنها که با وزارت و ریاست وی و پادشاهی باطنا مخالف بودند.

۲- موافق کردن رؤسای روحانی مرکز و ولایات با این مقصد و انصراف آنها از حمایت سلطان احمدشاه و ولیعهد.

۳- تبلیغات درباره کارهایی از آبادی مملکت و امنیت طرق و شوارع و توسعه دایره‌های نظامی و معارفی و اقتصادی که مردم بدانند از قاجاریه در مدت یک صد و پنجاه سال سلطنت خود کاری برای ملک و مملکت ساخته نشد و او در ظرف مدت کم این همه کارهای سودمند انجام داده است.

۴- به دست آوردن دل شاهزادگان قجر غیر از ولیعهد، با برآوردن خواهش‌های آنها و روی خوش نشان دادن به یک یک ایشان به طوری که آنها امیدوار بشوند در سلطنت وی بیشتر خوشوقت و خوشبخت خواهند بود تا در سلطنت سلطان احمدشاه.

۵- آنچه که از کارهای دیگر او مشکل‌تر است، راضی کردن دولت‌های دیگر (غیر از دولت انگلیس) می‌باشد. مخصوصاً روس بلشویک، سردار سپه با این که از روسها نهایت تنفر دارد و در دوران قزاقی خویش از دست صاحب‌منصبان روسی صدمه بسیار خورده است و در این دوره هم موجودیت او برای جلوگیری از نفوذ فکر و سیاست روس بلشویک است. در ایران با روسها به ظاهر طوری رفتار می‌کند که آنها در عین رنجش باطنی که از او دارند ناچارند به او وانمود کنند که او را دوست و طرفدار خویش می‌دانند. چنان که یکی از نمایندگان رسمی روسها می‌گفت چون

هیچ سوسیالیستی در ایران قوه^۳تی ندارد که ما بتوانیم به دست او مقاصد خود را در مقابل سیاست انگلیس پیش ببریم، ناچار هستیم از همان راه که آنها رفته و میروند برویم و با سردار سپه بسازیم که از راه دولتی کارهای ما را انجام بدهد و یک باره خود را در آغوش سیاست دشمنان ما نیاندازند.

سردار سپه لازم دارد که توده‌ی ملت به او نزدیک و با او موافق باشند و این کار آسانی نیست چه درباریان و روحانی‌های مخالف او، میان او و ملت حایل هستند و به اصطلاح توده ملت شمشیری در دست دشمنان او می‌باشند. گرفتن این شمشیر از دست آنها کار بسیار مشکلی است. چنان که رضاخان به بهانه جمع کردن اعانه برای بدبخت شدگان، در مدرسه نظام جشنی برپا کرد و مخارج اساسی آن را خود داد و هیاهوی زیادی در اطراف آن برپا کرد تا بلکه مردم تهران را بدانجا بکشاند. ولی مخالفین جلوگیری کردند و او به هزار و یک دلیل به آنچه انتظار داشت نرسید. در صورتی که او خود همه روزه و گاهی در یک روز دومرتبه با حامیان و عمال خویش بدانجا وارد می‌شد و ورودی^۴ بعضی را هم خودش می‌داد. [۳۹]

توطئه و تهدید

در همین روزها دست‌های استعمار فعالیت خود را از هر سو گسترش می‌دهد. حسین مکی یکی از گروه‌های فعال سیاسی را در تدارک موضوع انقراض سلسله قاجاریه چنین معرفی می‌کند:

“از واقعه جمهوری که سردار سپه و عمال وی تظاهرات زیادی کرده ولی نتیجه به عکس گرفته بودند این تجربه را آموخته که برای احراز موفقیت در موقع تغییر سلطنت هر چه ممکن باشد وسایل کار و مقدمات آن را خیلی کم سروصدا و در لفافه انجام دهند و تظاهراتی نکنند تا حریف هوشیار نشود. به همین جهت تا اواخر مهر ماه ۱۳۰۴ تظاهرات شدیدی علیه قاجاریه به عمل نیاموردند، ولی سردار سپه مخفیانه همه گونه پیش‌بینی‌های لازم و تدارکات خود را فراهم می‌آورد. منجمله چندی به شب نهم آبان مانده بود که خدایارخان به تدین، رهنما، دبیر اعظم بهرامی، سید محمد صادق طباطبایی، سلیمان میرزا، احیا السطنه و گویا میرزا کریم خان دشتی اطلاع داد که فردا سردار سپه قبل از طلوع آفتاب می‌خواهد شما را ملاقات کند. بهتر این است که شب را در منزل من بخواهید و صبح زود در تاریکی به منزل سردار سپه برویم... . رفتند و در اطاقی سردار سپه را ملاقات نمودند، سردار سپه تسبیح خود را از جیب درآورد و اظهار داشت من می‌خواهم با شما هم عهد بشوم که

درمسائل مهم مملکتی با یکدیگر متحد و متفق باشیم و سپس، سر تسبیح را خود به دست گرفت و آنها هر یک گوشه‌ای از تسبیح را گرفتند." [۴۰] بدین وسیله "تسبیح مقدس" عوامل استعمار انگلیس را به کار انداخت. در داخل مجلس دست‌نشانندگان امپراطوری انگلستان به فعالیت افتادند. سردسته آنها در مجلس، تدین بود که ریاست مجلس را نیز کسب کرد. [۴۱] نماینده سمنان در مجلس پنجم، و از کسانی بود که برای ماده واحده، شب قبل از روز رأی‌گیری، در زیرزمین خانه سردار سپه امضا جمع می‌کنند. او به نام سردار سپه به خانه یک یک نمایندگان مامور می‌فرستد و مامور می‌گوید سردار سپه با شما کار دارد. وقتی نمایندگان به منزل سردار سپه می‌آیند او سعی می‌کند امضاء آنها را برای زیرمتن ماده واحده بگیرد، یحیی دولت‌آبادی ایستادگی می‌کند و بالاخره امضاء نمی‌کند. [۴۲]

نماینده سمنان همان شخصی است که وقتی نمایندگان مخالف ماده واحده علیه این ماده سخنرانی می‌کنند، در مجلس سرو صدا راه می‌اندازد و با هوچی‌گری متعرض می‌گردد، او سردسته هوچی‌گران طرفدار رضاخان در مجلس پنجم است: دولت‌آبادی در وصف او می‌گوید: "سخن من به اینجا می‌رسد صدای مشت یکی از نمایندگان که به روی تخته خورده می‌شود بلند شد، می‌بینم همان شخصی است که شب پیش مرا تهدید می‌کرد، (منظور یاسایی است) می‌گویم: بدیهی است می‌خواهید بگویید حالا فشاری نیست ام‌ا شما هم حق نداشتید دیشب در مجلس معهود مرا تهدید نمایید. این سخن او را ساکت و شنوندگان را متحیر می‌سازد. [۴۳]

سید یعقوب انور، رهنما، دست‌غیب، محمدعلی بهرامی، علی اکبرخان داور و... با هو و جنجال استدلال‌های افرادی مثل میرزا یحیی دولت‌آبادی و مصدق و بهار و... را ناشنیده می‌گیرند و بالاخره ماده واحده را به شکل زیر به مجلس پیشنهاد می‌کنند:

ماده واحده: "مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلان نموده و حکومت موقت را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی، به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تعبیر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمام قانون اساسی تشکیل می‌شود.

مدرس تازه متوجه می‌شود چه کلاهی بر سرش رفته و چگونه شرایط و زمینه را برای استقرار سلطنت پهلوی تدارک دیده است. مخالفت او مبنی بر این که ماده واحده "خلاف قانون اساسی است" کارساز نمی‌افتد از جمله کسانی که با این "ماده قانونی" مخالفت می‌کنند مصدق است.

نطق مصدق

قبل از مصدق، بهار مخالفت کرده بود، حکم اعدامش صادر شده بود، اما مأمور ترور به جای بهار، مدیر روزنامه "نهضت"، واعظ قزوینی را اشتباهاً به قتل می‌رساند. در هر حال علیرغم شرایط اختناق و خطر قتل و نابودی، دکتر مصدق در منزل موتمن‌الملک و مشیرالدوله که در مورد حضور در مجلس با او مصلحت می‌کنند می‌گوید:

"به توپچی و سرباز سال‌ها مواجب می‌دهند که یک روز به کار آید و از مملکتش دفاع کند، به وکیل هم در سال مواجب می‌دهند برای این که یک روز به کار مملکت بخورد و از قانون اساسی دفاع بکند، اگر ما امروز به مجلس نرویم به وظیفه نمایندگی خود رفتار نکرده‌ایم."

پس به مجلس می‌رود و نطق تاریخی خود را چنین ادا می‌کند:

"... آقایان می‌دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی به خرج بدهد. و اگر کسی پیدا شود نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل می‌دانم... (درباره احمدشاه می‌گوید) بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرئت و جسارت حفظ مملکت‌شان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، نیستم..."

آن گاه درباره ماده واحده اضافه می‌کند: خوب آقای رئیس‌الوزراء سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است، پادشاهش هم مسئول است، اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان (رضاخان) پادشاه مملکت می‌شوند آن هم پادشاه مسئول، هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند. اگر سیرقه‌قهرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است. رئیس‌الوزراء، حاکم همه چیز هست این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بوده‌اند، مخالف آزادی بوده‌اند. مرتجع بوده‌اند، خوب حالا آقای رئیس‌الوزراء پادشاه شده، اگر مسئول شد که ما سیر قهرقه‌قهرایی بکنیم و مثل زنگبار بشویم، که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص هم پادشاه باشد هم مسئول مملکت، اگر گفتیم که ایشان پادشاه باشد، مسئول مملکت باشد، اگر گفتیم که ایشان هم

پادشاه و مسئول مملکت باشد، اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسئول هستند، آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم. برای این که ایشان در این مقام که هستند موثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند، در مملکت مشروطه رئیس‌الوزراء مهم است نه پادشاه.

پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رای اعتماد مجلس، یک رئیس‌الوزراء را به کار گمارد، خوب اگرما قائل شویم که آقا رئیس‌الوزراء پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند، بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزارفحش به من بدهد، زیر بار این حرفها نمی‌روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادی خواه بودید؟ من خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده‌ی شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزراء، هم حاکم، اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء راه آزادی را بی‌خود ریختند؟ چرا مردم را به کشتن دادند، می‌خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل، باید با چماق آدم شود، اگر مقصود این بوده بنده، هم نوکر شما و هم مطیع شما هستم، ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما خودمان را عرض ملل دنیا و دول متمدنانه آورده، بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم. ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس‌الوزراء داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل چهارم و پنجم قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رای اعتماد خودش را به موجب اصل بیست و هفتم قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند آن وقت مجدداً اکثریت مجلس، یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب حالا اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزراء شاه بشود با مسئولیت، این ارتجاع است و درد دنیا هیچ سابقه نداشته که در مملکت مشروطه پادشاه، مسئول باشد. و اگر شاه بشود با مسئولیت، این خیانت به مملکت است.

مخالفین ماده واحده و موضع حزب کمونیست ایران

علیرغم همه‌ی تذاکرات و مخالفت‌ها، ماده واحده به تصویب اکثریت نمایندگان رسید. جالب است گفته شود از دوازده نماینده تهران، که

جملگی از نام‌آوران سیاست ایران بودند، فقط شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری که به عنوان رهبر جناح سوسیالیست‌ها شناخته شده است، به ماده واحده رای داد. بقیه یا در جلسه رای‌گیری حاضر نشدند و یا مخالفت کردند. یازده نفر مخالف عبارت بودند از: میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)، دکتر محمدخان مصدق، هاشم آشتیانی، سید حسن مدرس، میرزا حسین خان پیرنیا، موتمن الملک، سید حسن تقی‌زاده، میرزا حسین خان علاء، میرزا سیداحمد بهبهانی، میرزا احمدخان قوام (قوام‌السطنه)، شیخ علی مدرس، بقیه کسانی که رای مثبت به ماده واحده دادند یا مرعوب رضاخان بودند یا عامل و دست‌نشانده استعمار انگلیس.

مدعیان مدافع زحمت کشان ایران سرکوب‌های نهضت‌های انقلابی را به وسیله رضا خان نادیده گرفتند، بستن روزنامه‌های آزادیخواه و مترقی را ندیدند، سرکوب جنبش‌های سندیکایی و کارگری را به روی خود نیاوردند، بعدها در تحلیل‌های خود نوشتند از روز اولی که رضاخان به عرصه سیاست قدم گذارد متکی به انگلیس بود، تا سال ۱۹۲۵ ظاهراً بسیاری به این حقیقت پی نبردند. در حالی که خیلی‌ها به دنبال نخستین حرکت‌های دیکتاتوریش با او به مخالفت برخاسته بودند. این جناح راست حزب کمونیست بود که با فرصت‌طلبی سر خود را زیر برف کرده بود و رضاخان را در همه جا تأیید می‌کرد. این حزب به اصطلاح سوسیالیستِ سلیمان میرزا اسکندری، که بعداً "موسس حزب توده شد، بود که رضاخان را تأیید می‌کرد و برپادشاهی او صحنه می‌گذارد. گروهی که به نام لیبرال و آزادی خواه مشهور است و ما آنها را ملی می‌خوانیم در برابر رضاخان با شدت هر چه تمام‌تر ایستادند و اتحاد بین رضاخان و انگلیس را با صدای بلند در همه جا پراکنده ساختند. مگر آقای سلیمان میرزا و سفیر روسیه "روتشتین" که از این ماجرای بزرگ بی‌خبر بودند.

آری موافقت سلیمان میرزا اسکندری به عنوان رهبر سوسیالیست‌های آن زمان تابع سیاست اتحاد جماهیر شوروی بود. چنین سیاستی، به رضاخان به عنوان کسی که در برابر ارتجاع مذهبی ایستادگی می‌کند، قول‌هایی هم به اتحاد جماهیر شوروی داده و بانگ اصلاح‌طلبی و ترقی‌خواهی بلند کرده است نگاه می‌کرد. چنین سیاستی بر قرارداد ۱۹۲۱ صحنه می‌گذارد، چنین سیاستی مخالفین پادشاهی در ایران را که در داخل حزب کمونیست فعال بودند، یا قربانی می‌کرد و یا به تبعید مسکو گسیل می‌داشت. از جمله رهبران حزب کمونیست ایران در آن روزگار که زیر فرمان مسکو نرفتند و به مسکو تبعید شدند و بعد شامل تصفیه‌های استالین قرار

گرفتند عبارتند از: سلطانزاده، نیکبین و شرقی.

آبراهامیان نویسنده کتاب "ایران در فاصله دو انقلاب" اظهار می‌دارد: بدین ترتیب استالین به طور غیرمستقیم درویران ساختن حزب کمونیست ایران به رضاشاه مساعدت کرد. [۴۴]

در همان ایامی که جناح راست حزب کمونیست ایران به فرمان برداری از دستورات مستقیم مسکو در استقرار قدرت رضاخانی شراکت می‌کرد، قطعنامه‌ای به شرح زیر در رابطه با پادشاهی رضاخان در مسکو انتشار یافت که ما عین آن را در زیر نقل می‌کنیم.

"ایران نیاز به تغییر رژیم دارد و نه تعویض شخصیت‌ها، تعویض شخصیت‌ها به تغییر رژیم منتهی نمی‌شود. از این رو با توجه به مسئولیت سنگینی که مجلس موسسان در مقابل مردم به دوش دارد ما اعلام می‌کنیم که گزیدن (شخص دیگری به مثابه) شاه نتیجه‌ای جز تحویل کشور به امپریالیسم انگلستان ندارد. به عوض، اعلام جمهوری، تحصیل استقلال و تجدید حیات اقتصادی را مفتوح خواهد کرد... نمایندگان راستین مردم باید بگویند: سلطنت مرده است، زنده باد جمهوری. و در این اقدام بزرگ شما مورد حمایت کامل بورژوازی ترقی‌خواه، صنعتگران، روشنفکران، لیبرال‌ها، بخش‌های آگاه ارتش، افسران و کارگران خواهید بود، مرگ بر سلطنت و هواداران آن". [۴۵]

مجلس موسسان نیز در شرایطی به مراتب بدتر تشکیل شد و مواد قانون اساسی را تغییر داد. خاندان پهلوی را بر سرنوشت مردم ایران مسلط ساخت. رضاشاه، اولین پادشاه خاندان پهلوی وقتی زمام امور را به دست گرفت دمار از روزگار همه آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان درآورد. او در برابر انگلیس‌ها مثل موم نرم و در مقابل روشنفکران و طرفداران استقلال، آزادی و مشروطیت متجاسر و مقتدرالعنان بود. طمع رسیدن به قدرت بر او از آن جهت فائق بود که در قوای قزاق، به او آموخته بودند که در برابر فرماندهان و اربابان خود مطیع و در مقابل پایین‌دستان و ضعفا جابر و غداً ار باشد. رضاشاه، در همه زندگی خود چنین بود. در مدت پادشاهی خودسرانه، قانون اساسی را زیر پا گذارد، مملکت را ملک شخصی خود انگاشت و با مردم ایران چون نوکران خود رفتار کرد. او خطری را که آن روز، نمایندگان آزادی‌خواه و قانونی مجلس تذکر دادند، درک نکرد و مفهوم پادشاه غیرمسئول را که روح مشروطیت ایران بود تشخیص نداد. وقتی پادشاه شد اولین کسی که به او تبریک گفت پادشاه انگلستان بود. [۴۶]

درباره این که رضاخان را انگلیسها برسرکار آوردند باید به گفته خود او استناد کرد. در یک جلسه مشاوره‌ای در منزل دکتر مصدق، در حضور مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، تقی‌زاده، حسین علاء مهدی‌قلی هدایت، محمد علی فروغی اقرار می‌کند. "مرا انگلستان سرکار آورد." [۴۷]

با روی کار آمدن رضاشاه که از همان ابتداء قانون اساسی را ارج نمی‌گذارد، قدرت، تماما"، در دست شخص پادشاه متمرکز شد. او از دخالت مردم و نمایندگان‌شان در امور جامعه که بعد از مشروطیت، به مرور قوت یافته بود- و اگر هم چنان ادامه می‌یافت می‌توانست زمینه‌های رشد و ترقی اجتماعی و فرهنگی را فراهم آورد- جلوگیری کرد. او باعث شد که تقریباً تمامی احزاب فعالیت خود را کم یا تعطیل کنند. او به شدیدترین وجه سندیکاها، کارگری و اتحادیه‌های حرفه‌ای را که همه از دست آوردهای انقلاب مشروطیت و تغییرات تحولات اجتماعی و حرکت به سوی دموکراسی و آزادی بود سرکوب ساخت. رضاشاه از این نظر ضربه سهمگینی بر اساس ترقی و تحول مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و در نتیجه به رشد اقتصادی ایران وارد آورد. او هرگز به خطر بزرگی که مردان سیاست آن روز تذکر می‌دادند توجه نکرد. استدلال مصدق و دیگر مخالفین ماده واحده مصوبه نهم آبان ۱۳۰۴ متکی بر این بود که پادشاه مشروطه باید غیرمسئول باشد. او این روح قانون اساسی مشروطه و مشروطیت ایران را با زمختی و خشونت شدیدی زیر پا گذارد. این کار بزرگترین عاملی شد که رضاخان را به دیکتاتوری محض و ارتجاع مطلق کشانید. او را مطیع اوامر بیگانگان کرد و مشروطیت ایران را از مشروعیت انداخت. رازبقای مشروطیت در بسیاری از ممالک اروپا در همین است که پادشاه مشروطه، غیرمسئول می‌باشد و در امور قوای سه‌گانه، مقننه، قضائیه و اجرائیه دخالت ندارد، در نتیجه، هم این سه قوه از نظر تفکیک قوا کمتر به مخاطره می‌افتند و هم سنت پادشاهی در این جوامع از خطر برچیده شدن مصون می‌ماند.

رضاشاه در تمام دوران پادشاهی خود، این اصل قانون اساسی را نادیده انگاشت. به همین سبب نیروی ملت نه پشت سر او بلکه در مقابلش قرار گرفت، پس مجبور شد هر روز بیش از گذشته به استعمار خارجی و عوامل داخلی آن تکیه کند. استعمار هم، همین را می‌خواست. (ومی خواهد) تا بتواند به دست شاه، با اختیار کاملی که شخص شاه مستبد دارد، به هدفهای استعماری و جهان‌گشایانه خود برسد و هر آن لازم دید بی‌آن که نیروی ملت یا نهادهای برگزیده او اختیاری داشته باشند،

عروسکی را که شاه نام دارد بردارد و دیگری را جایگزین او سازد. استعمار با رضاشاه چنین کرد و باید این چنین می‌کرد.

[۱] A study in modernisation of social institutions » ۱۹۶۰ stanford University p.p.۶۱-۶۲

[۲] ملک الشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسی" شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۷، چاپ سوم، ص ۷۰

[۳] Jean Larteguy « visa pour l'Iran » ed. galimard ۱۹۶۸ p.p.۹۰-۱۶۶

[۴] حسین مکی "تاریخ بیست ساله ایران" جلد سوم ص ۱۸ و ۱۹

[۵] به نقل از بنانی، ص ۳۴۳ و ۷۴

[۶] azamadeh « The origin and early development of the persian cossakh brigade « the american slavic and (est european review, vol xv (octobre ۱۹۵۶

[۷] نگاه کنید به "اسناد محرمانه خفقان ایران با کشف تلبیس" از سلسله انتشارات اداه کاوه برلن تجدید چاپ و پیشگفتار تصحیح تکمیل اسناد و تنظیم اعلام به وسیله ابوالفضل قاسمی، انتشارات سپهر، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۱

[۸] دکتر یونس پارسا بناب "کودتای سوم اسفند رضاخان" علم و جامعه، شماره ۲۴، ص ۲۷

[۹] نگاه کنید به حیات یحیی، جلد چهارم تهران، انتشارات عطار، ص ۲۵۵

[۱۰] ابوالفضل قاسمی، "تاریخچه جبهه ملی ایران"، تهران ۱۳۵۷، انتشارات حزب ایران، ص ۶

[۱۱] Mohammad reza pahlavi « reponse a l'histoire » albin michel, Paris p. ۳۵

[۱۲] ملک الشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، ص ۷۴ و ۷۸

[۱۳] نگاه کنید به حیات یحیی جلد چهارم چاپ، سوم تهران، انتشارات عطار، ص ۲۵۵

[۱۴] دکتر یونس پارسا بناب، همان اثر به نقل از:

Edmond Ironside « the diaries of major général Ironside » London ۱۹۷۲ p.۱۴۹

[۱۵] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران، انتشارات عطار، ص ۲۷۷

[۱۶] ملک الشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، ص ۱۱

[۱۷] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، انتشارات عطار، تهران چاپ سوم، جلد ۴ ص ۹۴

[۱۸] احمد مهرداد :

Iran auf dem weg zur dikthatur militaistierung und xiderstand ۱۹۱۹-۱۹۲۵ soak- verlarg ۱۹۷۶ Hannover »

[۱۹] در دامی که شوروی‌ها برای او تعبیه دیده بودند افتاد و به دست قوای دولتی کشته شد.

[۲۰] کسی که سر میرزا کوچکخان را در تهران به سردار سپه هدیه کرد.

[۲۱] سفیر ایران در شوروی بود که مدافع رضاخان در دولت مرکزی شد و این نه سیاست او بلکه از آن مسکو بود.

[۲۲] ابراهامیان

E.Abrahamian « Iran between two revolution » princenton university press, New Jerssy ۱۹۸۲ p.۱۱۹

[۲۳] حسین مکی، "تاریخ بیست ساله ایران"، جلد سوم، کتاب فروشی محمد علی عملی، اسفند ۱۳۲۳، تهران ص ۱۳۰

[۲۴] یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، تهران، انتشارات عطار، ص ۲۵۳

[۲۵] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، انتشارات عطار، سال ۱۳۶۱، ص ۱۰۸

[۲۶] گزارش ۴ فروردین ۱۳۰۴، رحیمزاده صفوی، به نقل از حسین مکی، "تاریخ بیست ساله ایران"، ص ۱۳۴

[۲۷] ملک‌الشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، ص ۱۸۳ و حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران"، جلد سوم، ص ۲۳

[۲۸] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران انتشارات عطار، ص ۲۸۹

[۲۹] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران انتشارات عطار، ص ۲۹۲

[۳۰] حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران"، جلد سوم، ص ۲۴-۲۵

[۳۱] همان اثر ص ۳۱

[۳۲] برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به "اعلامیه علما" در تأیید رضاخان به هنگام جنگ خوزستان، ص ۱۸۱، همان اثر

[۳۳] نگاه کنید به حیات یحیی، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران انتشارات عطار، ص ۲۸۲

[۳۴] نگاه کنید به ابراهامیان، ص ۱۳۱

[۳۵] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، انتشارات عطار، سال ۱۳۶۱

[۳۶] همان اثر، ص ۲۸۶

[۳۷] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی جلد چهارم، تهران، چاپ سوم، انتشارات عطار، ص ۳۴۶

[۳۸] این ادعاهای خام، بدون احساس کوچکترین مسئولیتی همچنان پراکنده می‌شد بی آنکه تصویر روشنی از فنودالیسم یا بورژوازی در ایران داشته باشند و بی آن که تحقیقی درباره فنودالیسم یا بورژوازی در ایران انجام داده باشند. این تفکرات قالبی کمونیسم را در ایران به آن جا کشانید که امروز می‌بینیم.

[۳۹] یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران چاپ سوم، انتشارات عطار، ص ۳۴۶

[۴۰] نگاه کنید به حسین مکی، "تاریخ بیست ساله ایران"، جلد سوم، ص ۳۹۱

[۴۱] تدین، آخوندی بود از خراسان که به دنبال استعفای موتمن‌الملک از ریاست مجلس، اکثریت با انتخاب رییس جدید مخالفت کرد، پس تدین که نایب رئیس مجلس بود به ریاست رسید.

[۴۲] حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، ص ۳۸۲

[۴۳] حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، ص ۳۸۶

[۴۴] آبراهامیان،

E.Abragaluab « Iran between two Revolution » princetion University presse, New jersey , p.p.۱۳۹,۱۴۰

[۴۵] خسرو شاکری، "اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی و کمونیست‌ایران"

[۴۶] تایمز، لندن، ۲۴ فوریه ۱۹۲۶

[۴۷] یحیی دولت‌آبادی، "حیات یحیی یا تاریخ عصر حاضر"، جلد سوم ص ۳۲۵ و

۳۴۳، چاپ تهران، انتشارات عطار.